



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۱۲/۲۶

عبدالقیوم میرزاده

ملت

منافع ملی

دولت - ملت در افغانستان

بخش دوم

پیش گفتار نویسنده بجای مقدمه : وضعیت ناهنجار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و گسترش نا امنی در سراسر کشور، افتراق و چاق شدن اختلافات گوناگون قومی، مذهبی، جنسیتی و زبانی روز افزون میان مردم، فاصله گرفتن مردم از فهم و درک منافع ملی در کشور ما عزم را به جزم کشاند تا این ناهنجاری ها را تا حد توان و امکانات دست داشته زیر عنوان (ملت - منافع ملی و دولت ملت) به تحریر و به معرفی بگیریم. در این نوشته سعی بر آن داشته ام تا خصوصیت های اساسی مشکلات فرا روی همزیستی، همدلی، همنوایی مردم ما را زیر یک چتر افغانستان شمول به نام مقدس افغان با کند و کاو نشانی کرده و معرفی کنم .

ملت

تعریف ملت:

ملت را می توان یک واحد بزرگ انسانی در یک محدوده معین جغرافیایی با منافع مشترک تعریف کرد که عامل پیوند آن آگاهی مشترک و تعلق قوی به تاریخ این محدوده میباشد. از این پیوند است که احساس تعلق به یکدیگر و احساس وحدت میان افراد به آن واحد پدید می آید. از جمله خصوصیت های هر ملت اشغال یک قلمرو جغرافیایی مشترک به نام کشور است و احساس دلبستگی و وابستگی به یک سرزمین معین میباشد. ملت ممکن است به عنوان یک جماعت تاریخی و دارای بافت فرهنگی خاص اما بدون خودمختاری سیاسی یا داشتن دولت وجود داشته باشد.

بعد از پایان جنگ‌های تباہ کن سی ساله مذهبی ۱۶۱۸ - ۱۶۴۸ در اروپا، اروپاییان به قرارداد وستفالی ۱۶۴۸ م تن در دادند تا حقوق یکدیگر را محترم شمرده و بالای یکدیگر تعرض و مداخله نظامی نکنند در واقع از همین زمان بعد دولت های ملی ظهور کردند، یعنی اینکه پیوند مستقیم مفهوم ملت با دولت امر تازه ای ست که تاریخ آن از پیدایش ناسیونالیسم تازه به میان آمده در اروپا از اواخر قرن هفده فراتر نمی رود و مربوط به تحولات فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن قاره در دو سده اخیر می باشد.

چون اکثریت جامعه شناسان ملت را پدیده اجتماعی اروپایی می پندارند بناءً در باره ملت و تعریف آن نگرش های گوناگون دارند، یعنی ملت مفهوم انتزاعی داشته و جامعه شناسان و تحلیل گران تا کنون تعریف ها و تعبیرهای متفاوتی از آن ارائه داشته اند، اما همه با این دید با هم موافق اند که ملت در جریان رشد مدرنیته از طریق دولت های ملی ایجاد گردید است و دولت های ملی از طریق رأی و اراده مستقیم مردمان یک سرزمین یا اتباع یک کشور به میان آمده است. البته که در این جوامع اتباع یعنی همه افراد جامعه بدون در نظر داشت خاستگاه طبقاتی، قومی، نژادی، مذهبی و زبانی آنها دارندگان حقوق مساوی در کلیه امور اجتماعی و سیاسی میباشند.

از اینرو آگاهی ملی به معنای تعلق به ملت و لزوم تشکیل دولت ملی و داشتن قدرت (دولتی) متعلق به خود، سابقه طولانی ندارد. به همین دلیل، کلمه ملت نیز در گذشته معنای سیاسی امروزی را نداشته است، چنانکه در زبان دری کمابیش برابر با امت یا پیروان دین معین استعمال شده است. پیش از پیدایش آگاهی ملی جدید آنچه در میان گروههای بشری در گذشته شایع بوده، آگاهی قومی (البته نه آن قومیت ethenic که ما در عنوان قبلی آنرا به توضیح گرفتیم) بوده که اروپاییان کلمه ناسیون (Nation) را در زبان های خویش به این کتله ها بکار می بردند. این آگاهی بیشتر جنبه آگاهی به تعلق فرهنگی داشته و عنصر زبان، دین، آداب و رسوم، تاریخ و خاطره قومی مشترک مبنای آن بوده است. در حالیکه در تعریف ملت مدرنیته به مفهوم امروزیش عناصر زبان، دین و غیره مشترکات فرهنگی اصل نیست.

در میان اکثر اقوام گذشته این آگاهی و کاربرد این کلمه را به صورت جدا کردن خود از دیگری می یابیم، چنانکه یونانیان غیر یونانیان را بربرمی و یونانیان را Nation قوم یونانی مینامیدند. اقوامی همچون (چینیان، اعراب، یونانیان) که برای فرهنگ خود برتری قائل بودند، با کلمات و کلمه هایی خاص دیگران را از خود جدا می کردند مانند عرب و عجم و واژه های از این طراز.

ولی در عین حال حکومت Nation یا قوم یعنی حکومتی که با دین و فرهنگ قومی پیوستگی داشته و پشتیبان و نگهبان آن به شمار می آمده اهمیت خاص داشته است، اما نه به معنا و اهمیتی که امروزه در تحت عنوان دولت ملی می شناسیم. پیوستگی سه عنصر دولت، ملت و کشور در روزگار ما، بعد سیاسی قوی به مفهوم ملت بخشیده است (دولت- ملت) چنانکه تعریف کلاسیک ملت توسط ارنست رنان Ernest Renan ۱۸۲۳ - ۱۸۹۲ فیلسوف، جامعه شناس و تاریخ نگار فرانسوی (ملت چیست؟، مجموعه آثار، جلد یکم، پاریس، ۱۸۸۲) چنین است: "ملت یک روان است، یک اصل روحانی. دو چیز، که در واقع یک چیزند، این روان را میسازند... یکی داشتن میراث مشترک غنی از خاطره ها و دیگر، سازش واقعی، میل به زیست با یکدیگر و خواست تکیه کردن کامل به میراث مشترک."

نویسندگان دیگر بر یکدستی ذهنیت هر ملت، به عبارت دیگر، بر خلق و خو و منش ملی تکیه کرده اند و تکیه بر این ویژگیها و بزرگداشت آن یکی از خصوصیت های دوران رشد ناسیونالیسم اروپایی است.

در علوم اجتماعی، در تعریف ملت عواملی مانند شخصیت ملی یا قومی و زمینه های مشترک فرهنگی و اقتصادی در نظر گرفته میشود، زیرا ملت سرانجام ترکیبی است از همه این عوامل و جهان در چند دهه ی اخیر شاهد برآمدن ملت های تازه ای در آسیا و آفریقا بوده است که بنیاد آنها بر مفهوم جهانشمول ملت، که در اصل مفهومی اروپایی است، نهاده شده است.

امروز بیشترین دانشمندان علوم اجتماع وفلاسفه در عوض کلمه ملی گرایی از هویت ملی استفاده میکنند، که البته عده از آنها هویت ملی را در گرو عضویت فرد در اجتماع تلقی کرده وعده دیگر هویت را عنصر شخصی برای افراد اجتماع تعریف میکنند و به این ترتیب این کلمه ها شامل مباحث فلسفی جامعه شناسی عصر حاضر گردیدند.

رالف والدو امرسون Ralph Waldo Emerson ۱۸۰۳ - ۱۸۸۲ فیلسوف و پژوهشگر علوم اجتماعی امریکایی می نویسد: " مدل آرمانی ملت، که در اندیشه اروپایی سابقه دارد - اگر چه تا کنون هرگز چیزی به این درجه از یکدستی کامل وجود نداشته - عبارتست از یک کتله واحد انسانی، که بر حسب سنت، در مرزو بوم معین زندگی می کند، به یک زبان سخن می گویند (وجه بهتر که این زبان زبان ویژه آن قوم یا Nation باشد) فرهنگ خاصی دارند و یک تجربه تاریخی مشترک که از نسلهای بسیار به ارث رسیده و ایشان را در یک قالب ریخته است. " اما، به عقیده همان نویسنده، به کاربرد این مدل برای اقوام خارج از مدار اروپایی اغلب خطاست. ولی هم به رغم در دست نبودن سنجه های استوار برای توضیح مفهوم ملت، برآنتست که ملت جماعتی است از مردم که حس می کنند از دو وجه به یکدیگر تعلق دارند، یکی آنکه از عناصر مهم و ژرف یک میراث مشترک سهم می برند، و دیگر اینکه سرنوشت مشترکی در آینده دارند و می افزاید که " ساده ترین بیانی که از ملت می توان کرد آنست که آنان جماعتی از مردمند که احساس میکند یک کتله یا ملت با منافع مشترک اند و بر پایه همین منافع مشترک همگانی به آینده مینگرند."

با این توضیح مختصر از تعریف ملت و چگونگی پیدایش آن میپردازیم به مسئله ملت در افغانستان.

مسئله ملت در افغانستان

بعد از آنچه در باره تعریف ویا اینکه ملت چیست و چگونه پا به عرصه وجود گذاشت گفته آمدیم لازم به تذکارمؤکد میدانم که در وضعیت ناهنجار کشور ما هم این بود ونبود ملت، هویت ملی ومنافع ملی ورسیدن ونرسیدن به مرحله ملت، منافع ملی و بود ونبود دولت - ملت را با عوامل بازدارنده وشتاب دهنده آن به ارزیابی بگیریم تا به یک استنباط منطقی در زمینه نایل گردیم. این خطه باستانی که کلید هندوستان، بام جنوب آسیا، راه ترانزیت اروپا - آسیا نام داشته و او را چهار راه آسیا هم مینامند امروزه از جنوب وشرق به کشور پاکستان وکناره ای هند پیوند داشته و غرب آن بوسیله صحرا ها وبیابانهای خشک و بی علف با ایران وصل است، شمال آنرا گذرگاه آبی آمو وکوکچه با آسیای مرکزی کشور هایی تاجیکستان، ازبکستان وترکمنستان وصل میکند در بحبویه های مختلف ادوار تاریخ در زیر نامهای آریانا، خراسان وافغانستان به قول مؤرخ نامدار کشور ما مرحوم پوهاند حبیبی ودانشمند و تاریخ نگار شهیر کشور ما اعظم سیستانی تمدن هایی بزرگی را چون تمدن ویدی، تمدن اوستایی، تمدن باختر یا بخدی، تمدن بودایی، تمدن هری یا هرات، تمدن سیستان، تمدن غزنه وتمدن هایی دیگر را در گوشه وکنار خویش تجربه کرده است. افغانستان هر دو، نقطه دیدار و کوره نوب نفوذ فرهنگی بوده است. در نتیجه، در درازنای تاریخ خویش سهم بزرگ و مهمی در شکل دهی تمدن ها، به جای گذارده است. ساحه بزرگ جغرافیه یی و فرهنگی که افغانستان قلب آن را شکل داده است، از آمو تا سند، گسترش می یابد. مردم هایی متمدن وشهیری در اینجا زندگی داشته اند که از خود میراث هایی بزرگی در عرصه های علوم اجتماعی وعلوم تجربی بجا گذاشته اند، که میتوان از ابوبکرزکریای رازی فیزیکیان - کیمیا دان - پزشک - مهندس - فیلسوف وکاشف الکول وفات ۹۲۴ میلادی، ابو نصر فارابی فیزیکیان - موسیقیدان - منجم وفیلسوف متولد ۸۷۰ وفات ۹۵۰ میلادی، امیر کروور سوری فرزند امیر گولاد سوری وفات ۷۷۰ میلادی شاعر وجامعه شناس مولف پته خانه، احمد بن سهل بلخی ریاضیدان وجغرافیه دان وفات ۹۳۴ میلادی، مطهر بن طاهر قدسی متولد ۹۶۶ در بست سیستان اولین دایره المعارف نویس شرق، یعقوب رازی مهندس ومحاسب بزرگ عصرش، محمد بن احمد کاتب خوارزمی یا خیره ایی مهندس - کیمیا دان و عالم تحنیک، ابو جعفر خاخن خراسانی ریاضیدان و ستاره شناس وفات ۹۶۱ میلادی، ابو حامد بلخی ریاضیدان - ستاره شناس، مخترع استرلاب وایزار های نجومی، ابونصر اسمعیل جوهری فارابی لغت نویس شهیر وهمچنان مبتکر اندیشه

پرواز وفات ۱۰۰۲ میلادی، ابو ریحان البیرونی منجم، ریاضیدان - زمین شناس - فیلسوف ودانشمند بزرگ علوم تجربی متولد ۹۷۳ وفات ۱۰۴۸ میلادی، ابو علی سینای بلخی فیلسوف - ریاضیدان - فیزیکدان - پزشک ودانشمند بزرگ علوم تجربی متولد ۹۸۰ وفات ۱۰۳۰ میلادی، ابوبکر محمد بن حسن حاسب صاحب کتاب نسوی نامه متولد سال ۱۰۳۰ وفات ۱۱۲۳ میلادی، عمر خیام ریاضیدان - ستاره شناس - شاعر وفیلسوف متولد ۱۰۴۸ وفات ۱۱۲۴ میلادی، مولانا عبدالرحمن جامی شاعر - فیلسوف وفیزیکدان، ابوبکر خراسانی کیمیدان، محمد بن احمد خرقی ستاره شناس و کاشف حرکت ستاره گان وفات ۱۱۳۹ میلادی، خوشحال ختک متولد سال ۱۶۱۳ وفات ۱۶۸۹ میلادی شاعر، فیلسوف وجامعه شناس، رحمن بابا فرزند عبدالستار متولد ۱۵۲۹ وفات ۱۶۰۵ میلادی شاعر، ریاضی دان، منجم وجامعه شناس، میرویس خان هوتک متولد ۱۶۷۳ وفات ۱۷۱۵ شاعر، جامعه شناس ورهبر اقوام بزرگ، مولانا جلال الدین بلخی، خواجه عبدالله انصاری، انوری ابیوردی، عنصری بلخی، دقیقی بلخی، امام فخر رازی، عبدالقادر بیدل، امیر علی شیر نوایی، مولانا عبدالرحمن جامی، رابعه بلخی، ناصر خسرو بلخی، سنایی غزنوی، ابو عبید عبدالرحمن محمد جوزجانی، حنظله بادغیسی، ظهیر الدین فارابی، ابو نصر فارابی، رحمن بابا، بیت نیکه، میا فقیرالله جلال آبادی، مولانا یعقوب چرخ، پیر محمد کاکر، خانم شاد بیگم مشهور به مخفی بدخشی، استاد عبد الحق بیتاب، استاد عبدالغفور برشنا وصد ها دانشمند وپژوهشگر دیگر یاد کرد بر علاوه آثار بسیار با ارزش تاریخی مانند کتیبه های ویدی، سنگ نوشته ها و دست ساخت هایی از ادوار مختلف تاریخ زندگی مردمان ساکن این سرزمین وکتب وآثار که هم اکنون در موزیم های بزرگی چون موزیم لندن، پاریس وسایر موزیم هایی دنیا نگهداری میشوند، تندیس های بامیان، مینار جام، مینار های هرات، آتشکده نوبهاربلخ، کاپیسا و ننگرهار، برج عیاران بلخ، تخت رستم، دیوار های تاریخی بلخ، آرامگاه حضرت علی، قصر جهان نما، مینار های مسعود وبهرام شاه در غزنه، آرامگاه سنایی غزنوی و سلطان محمود غزنوی، چهل زینه قندهار، طاق بست، قلعه چهل برج وشهر غلغله در بامیان، مسجد جامع هرات، قلعه های اختیارالدین - غوریان - کهسان و سیاوشان در هرات، خانه زرنگار، سنگ هفت قلم، یخچال های هرات وصد های دیگر آثار با ارزش تاریخی، علمی وهنری حاکی از آنست که در این مرز وبوم روزگاری مردم های متمدن زیست داشته ودر کار های خلاق علمی، هنری وفرهنگی مشغول بوده اند. به قول نانسی دوپری Dupree, Nancy (۱۹۲۷ - ۲۰۱۷) باستان شناس که بیشترین سالهای عمرش را در کاوش وتحقیق آثار باستانی کشور ما گذرانده و او در تمام سال های توفانی و بحران زده سه دهه اخیر، برای نگهداری اثرهای فرهنگی این سرزمین تلاش نموده است. او به همین سبب نخست در پشاور و بعد در کابل مرکز هایی برای این امر، بنیاد نهاده بود. او به این باوراست که از میان (۱۴۳) جایی که برای کاوش های باستانشناسی در افغانستان، نشانی شده بود، تنها هفده تا و آن هم نه به صورت همه جانبه، کاوش گردیده اند. همچنان ل. شتاین باستانشناس آلمانی در باره پهنا وزرفای آثار باستانی کشور ما معتقد است که بررسی هر مغاره وجا برای کاوش باستانشناسانه در افغانستان عمر یک باستانشناس را میبلعد.

با آنکه تحت نام افغانستان به عنوان یک کشور از سال ۱۷۴۷ میلادی پا به عرصه وجود گذاشته است، اما این سرزمین از لحاظ قدامت تاریخی یکی از کهن ترین کشور های جهان بوده وبوسیله شاهراه ابریشم گذرگاه تمدن های بزرگ عصر باستان به شمار میرود. افغانستان را از زمانه های دور بدینسو کلید فتح هندوستان می نامیدند، زیرا هندوستان از طرف شرق، غرب و جنوب به آب متصل بوده واز طرف شمال کوه های بلند قراقرم و همالیا آن را احاطه کرده است. تنها راه ورود جهان گشایان به هندوستان از طریق دره ها ویا معابر بروخیل، چترال، خیبر، کرم، گومل وبولان بود. بدین ترتیب افغانستان در درازمنه تاریخ میدان پرتاب به هند بوده است. در شرایط حاضر جهان بر اساس آخرین تحقیقات از منابع انرژی جهان آسیای مرکزی منبع غنی ترین ذخایر هایدروکاربن جهان دارای ۱۸۷ میلیارد بیرل نفت یعنی حدود یک ششم ذخایر نفت کل جهان میباشد که آسان ترین راه انتقال وترانزیت آن به راه های بحری، جنوب شرق آسیا وهندوستان از طریق افغانستان ممکن ومیسر میباشد، زیرا راه های دیگر از یکطرف طولانی بوده واز طرفی دیگر در انحصار و قلمرو جمهوری فدراتیف روسیه میباشد که پالیسی

کنسرسیوم های انرژی غربی با آن توافق ندارند. در سیاست های استراتژیک حاضر جهان تسلط بر جنوب آسیا تسلط بر جهان پنداشته میشود که افغانستان بام جنوب آسیا میباشد. یعنی امروز افغانستان به شاهراه ترانزیت اروپا - آسیا تبدیل شده است. این جغرافیا به افغانستان موقعیت بسیار با ارزش جیوپولیتیک و جیو استراتژیک بخشیده است و بدین لحاظ است که از دور دست های دور پیوسته مورد تحاجم ها قرار داشته و بعضاً این تهاجم ها ماندگار هم بوده است و همین امر هم سبب گشته تا کشور ما آمیخته ایی از فرهنگ های گوناگونه بوده و بر علاوه تمدن هایی بومی که در بالا از آن ذکر بعمل آوردیم، تمدن هایی دیگری چون تمدن هایی هندی، یونانی، عربی و چینی را نیز به تجربه گرفته است. در نتیجه آخرین مطالعات اداره یونسکو ملل متحد، این اداره به افغانستان لقب "موزاییک فرهنگ ها و تمدن های باستان" را داده است. از کاوش ها و مطالعات باستانشناسی این نتیجه گیری بدست آمده است که شواهد فراوان از زندگی انسان در این خطه باستانی حدود صد هزار سال پیش از میلاد مسیح حکایت دارد، همچنان نسخه هایی خطی یافت شده معلومات هایی فراوانی را در باره نوع مناسبات اجتماعی، چگونگی اعتقادات مردم و سیستم اداره و یا فرمانروایی ها بدسترس قرار میدهد.

در اینجا دور از مفاد نخواهد بود تا در باره نام افغانستان کمی تأمل تاریخی داشته باشیم زیرا دشمنان این خطه باستانی بنابر پاهین بودن سطح معلومات و آگاهی مردم و کوتاهی حکومت ها در این زمینه مردم ما را بجان هم انداخته و میکوشند تا از اینطریق انقطاب بزرگی را تا سرحد تجزیه برکشور ما تحمیل کنند. امروز عده نا آگاهانه وعده هم مزدور به دستور اربابان آزمندشان در هر بحثی می آورند که کلمه افغان مترادف با کلمه پشتون است. در حالیکه پژوهش در تاریخ و ادبیات زبان در این خطه میرساند که کلمه افغان هرگز کلمه از زبان پشتو نبوده و تنها به پشتون هم اطلاق نمیکردیده است. این کلمه از کلمات زبان دری بوده و در طول تاریخ به یک خطه جغرافیایی اطلاق می گردیده است که بخشی از آریایی ها در آن مسکن گزین بوده اند. این کلمه در آثار بزرگ و با اعتبار تاریخی مانند تاریخ بیهقی، تاریخ یمنی که از کهنترین تاریخ های منطقه می باشد، تاریخ الکامل ابن الاثیر، حدود العالم، آثار و نوشته های بطلموس و خاصناً در سفر نامه ابن بطوطه مؤرخ مراکشی که سفرش بیست و نه و نیم سال را در بر داشته و بین سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۷۵ میلادی صورت گرفته به کرات ذکر گردیده است. چنانچه او از سفرش به کابل چنین بیان میدارد:

" سپس به کابل سفر کردیم در اینجا طایفه ای از عجم را دیدیم که به زبان فارسی تکلم داشته و خود را افغان می نامیدند..... و قدیم پایتخت پادشاهان افغان بوده است....."

باید متذکر شد که در ایام سفر ابن بطوطه در کابل اقوام پشتون زندگی نمی کردند که ابن بطوطه آنها را افغان گفته باشد، بلکه همه مردم کابل یا کابلیان خود را افغان می نامیدند. همچنان فردوسی شاعر معروف در شهنامه که قدامت بیش از هزار ساله دارد به کرات کلمه "افغان" خطاب به مردمان این محدوده جغرافیایی ذکر گردیده است. چنانچه در این بیت شهنامه می خوانیم:

سپهدار چون قارن کاوگان

سپه کش چو شیروی و چون آوگان

و در جای دیگر آورده است:

سپهدار چون قارن کاوگان

به پیش سپاه اندرون آوگان

که در این ابیات شهنامه و سائر تذکرات آن کلمه "آوگان" تلفظ قدیمی همان کلمه "افغان" است که بعد ها اعراب چون حرف (گ) ندارند و تلفظ این حرف هم برای شان نا ممکن می باشد بناءً این "آوگان" یا "آپگان" را «افغان» تلفظ کرده و بنا بر

سیطره دوامدار اعراب در منطقه ما این نام هم به همان ترتیب تا به امروز باقیمانده است، که در آثار مکتوب عربی به صراحت می توان آنرا دید.

همچنان در سروده های حماسی مها بهارات به زبان سانسیکریت که در حدود ششصد سال قبل از میلاد نوشته شده و از معتبر ترین آثار تاریخ هند می باشد و در زمان اکبر شهنشاه مغل هند به نام رزمنامه به زبان دری نیز ترجمه گردید کلمه افغان به نام آسوه گان (Aswa ghan)، آسوه گانه (Aswa ghana)، آوا هان (Awa ghan)، آپ هان (Apa han) به معنی سوارکار نجیب، جنگجو، دلاور، سلحشور و کشنده ذکر گردیده است که به بازماندگان آشواکا ها یا همان آشوکا و کمبوجا ها (Kamboja) که بازماندگان همان سکا ها بوده و در مهابهارت آنرا پالی آورده اند عبارت از اقوامی نجیب دارای نژاد عالی که مهارت فراوان در سوار کاری داشته اند و در حدود دو صد تا صد سال قبل از میلاد از راه شمال افغانستان کنونی وارد هند شده و بعد ها سلسله شهنشاهی کمبوجه ها را در هندوستان بنیان گذاشته اند، و در بر گیرنده همه باشندگان آن سرزمین هایی مقصود بوده که امروز با کمی تنقیصات محدوده ای جغرافیایی ما را احتوا میکند.

همچنان همین مفهوم در کتاب اوستا یا سروده های زردشتیان آواجن (Ava jan) یا آپا جن (Apa jak) ذکر گردیده است که همچنان یاد آوری از مردمانی دارد که نخستین مقر فرماندهی شان را در جلگه های شمال هندوکش اساس گذاشتند و تا نیمه های هزاره دوم پیش از میلاد دامنه اقتدار شان را تا کابل، آراکوزیا کندهار و هلمند گسترش دادند. یعنی مراد از باشندگانی است که در محدوده ای کنونی افغانستان زندگی داشته اند و به سوار کاری و تربیه اسب شهرت فراوان داشته اند.

و یا تذکرات فیلسوف، جامعه شناس، انسان شناس و عالم معروف خوارزمی یا خبویه ای ابوریحان البیرونی ۹۷۳ - ۱۰۴۸ میلادی که در عصر سلطان مسعود غزنوی می زیسته و قسمت اعظم آثارش را بر علاوه قانون مسعودی زیر توجه علم دوستانه سلطان مسعود غزنوی نگاشته و به دربار آن سلطان اهدا کرده است در مقالات تحقیقی اش مانند التفهیم الاوائل صناعته التتجیم که در باره نجوم و ستاره شناسی نوشته و الصیدیه فی القطب که در باره گیاهان دارویی به تحریر آورده است کوه های هندوکش را از مرز چین تا زابل و بست به نام کوه های افغانان نگاشته است.

همچنان مؤرخین و زبان شناسان غربی چون الکساندر کونینگهام Alexander Cunningham ۱۸۱۴ - ۱۸۹۳ باستانشناس نامدار انگلیسی که بیشترین عمرش را با قوای انگلیسی در هند برتانوی سپری کرد و تحقیقات گسترده ای در باره کلتور، فرهنگ و آثار باستانی منطقه انجام داد بر علاوه کتاب ها و آثار قلمی وی از نتایج این تحقیقات، نتایج کاوش های فراوان باستانشناسانه وی از فرهنگ های باستانی هند و افغانستان هم اکنون در موزیم بزرگ لندن نگهداری می شود و جان مک کارندل John Watson Mc Crindle ۱۸۲۵ - ۱۹۱۳ زبان شناس مشهور انگلیسی که سال های بسیاری در هند برتانوی تحقیقات زبان شناسی در عرصه های زبان سانسیکریت هندی - اردو و دری انجام داد کتاب ها و آثار فراوان از وی هم اکنون در عرصه زبان شناسی، ادبیات و تاریخ بجا مانده است هم کلمه افغان را به مردمان و ساکنین قدیم ساحات بدخشان، کاپیسا، اطراف کوه های هندوکش و اطراف کابل که به سوار کاری و تربیه اسب شهرت فراوان کسب کرده بودند و آئین زردشتی داشتند اطلاق کرده اند.

از بیان این حقایق تاریخی چنین نتیجه میتوان گرفت که نظریه پردازی های خصمانه و نفاق افکنانه دشمنان تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور ما در قبال نام بسیار با مفهوم و با اثر کشور ما افغانستان عزیز یک خطای محض، جفا و گناه نا بخشودنی می باشد. که گسترش همچو نظریات بی پایه و بی اساس و دشمن سازی مردمان ساکن این محدوده علیه یکدیگر کشور ما را به طرف پرتگاه نیستی سوق میدهد.

تاریخ نگاران و جغرافیه دانان از ایام یونان باستان چون آراتس تن (۲۷۶-۱۹۶ ق.م.)، استرابون (۶۳-۲۱ ق.م.)، کلاودیوس بطلمیوس (۱۶۱-۸۳ م) تاریخ نگار و جغرافیه شناس که در مصر زندگی میکرد، میر غلام محمد غبار (۱۸۹۷-۱۹۷۷) مورخ بی بدیل کشور ما، میر محمد صدیق فرهنگ (۱۹۱۷) مورخ و نویسنده افغانستان در پنج قرن اخیر، داکتر علی احمد کهزاد (۱۹۰۸-۱۹۸۳) و سائرین همه و همه در همین موقعیت جغرافیایی، با کمی اضافات و کثرات حدود اربعه و سائر خصوصیات تاریخی این سرزمین اتفاق نظر دارند. در اوستا کتاب مقدس زردشتیان از آریانا (با کمی اضافات حدود همین افغانستان کنونی) به حیث زادگاه زردشت نام برده شده است. نکته جالب و قابل تعمق و کاوش بیشتر در این مسئله اینست که یکده نویسنده کنونی ایران با سطحی نگرانی حدود خراسان دیروز را جز و یا یکی از ایالات ایران محسوب می دارند در حالیکه واقعیت مسئله این نیست. کشوری که امروز به نام ایران مثنی است همان بقایای پارس یا فارس می باشد که هیچگاهی شامل خراسان و یا افغانستان کنونی نبوده است بلکه نام ایران را از تاریخ آریانا و خراسان به عاریت گرفته اند در حالیکه مؤرخین، نویسندگان و محررین دربار های کشوری کشور هایی منطقه، اعراب و یونانی ها در آثار تاریخی و ادبی همیشه ذکر نام ایران در آثار شان هدف از آریانا، خراسان و یا افغانستان کنونی بوده است آنان نامهای خسرو ایران، خسرو شرق یا خدیگان خراسان را به رسم تعارف به پادشاهان معاصر خود بکار می بردند که در نزد شان کلمه ایران مترادف بود با خراسان و یا همین افغانستان امروز. یونانیان، اعراب و اروپاییان در آثار شان سرزمین های پارس یا فارس را به نام سرزمین های غرب ایران یا آریانا یا خراسان ذکر کرده اند. چنانچه به قول دکتور محمود افشار یزدی نویسنده ایرانی (۱۸۹۳-۱۹۸۳ م) فلات شرقی فارس یا پارس ایران نام داشت و آنچه امروز ایران می نامیم در حقیقت فارس بوده که تا اوایل قرن بیستم هم به همین نام یاد می شده است. فردوسی شاعر بزرگ دری در شاهنامه سلطان محمود غزنوی را شاهنشاه ایران می نامد در حالیکه در همان ایام در فارس سلسله دیلمیان حکمرانی داشتند که نه تنها هیچیک از شعراء، نویسندگان و مؤرخین به وی نگفته اند شاه ایران و یا شاهنشاه ایران اما به شاهان خراسان و افغانستان کنونی پیوسته شاه یا حکمران ایران گفته شده و سرزمینش به نام ایران بیان شده است. چنانچه در این قصیده انوری ابیوردی (۱۱۲۶-۱۱۷۹ م) شاعر معروف زبان دری که در زمان حملات خانمانسوز غز ها یا ترکان میخوانیم:

بر سمرقند گر بگذری ای باد سحر

نامه ای اهل خراسان ببر خاقان بر

خبرت هست کزین زیر و زبر شوم غزان

نیست یک بی ز خراسان که نشد زیر و زبر

خبرت هست که از هر چه در او چیزی بود

در همه ایران امروز نمانده است اثر

اما با حسرت و دریغ باید گفت که بنا بر تجاوزات و تهاجمات بیگانگان، هرج و مرج و آشوب هایی درونی و ایجاد سیستم های ملوک الطوائفی نه تنها سلامت سیاسی و وحدت ملی این سرزمین از بین رفت بلکه مراکز ادب زبان دری نیز آهسته آهسته به طرف آنسوی سرحدات غربی کشور کوچید تا اینکه امروز پارس ها یا به قول اعراب فارسیان خود را سلاله دار و میراث دار تاریخ چندین هزار ساله این تمدن های بزرگ و ثقافت های بینظیر که در بالا از آن نام بردم معرفی کرده و تلاش دارند تا همه هست و بود تاریخی این خطه باستانی ما را وابسته به خود کرده و به یغما ببرند. آنچه بیشتر در این آسیاب آب ریخت همانا عدم موجودیت اتحاد ملی و درک هویت ملی در بین باشندگان سرزمین ما میباشد.

در اینجا قابل ذکر می‌پندارم که همه آنچه در باره تاریخ این مرز و بوم گفته آمد نه به این معنی است که به آن مباحثات کنیم خرسند و غره باشیم که ما چه تاریخ درخشان و پرشکوه داریم و از یاد ببریم که سالیان متمادی و تا کنون بنا بر ناتوانی های فکری، ماجرا جویی، تهور منفی و خصلت جنگ طلبی و جنگ پرستی، فرق یکدیگر را می‌شکنیم و کشور خویش را به حراج انگلیس، روس، پاکستان، ایران، امریکا و سایر اجنبیان گذاشتیم. این شکوه تاریخی کدام درد ما را درمان است؟ گذشته های ما هیچ دردی را دوا نمی‌کند و غرور بر گذشته ها جز اینکه ما را بیشتر از واقعیت حال و امروز ما بدور سازد چیزی حاصل ما نمی‌گردد. در حالیکه دانستن این گذشته ها با همه محسنات و تلخی هایش بایست ما را به حیث یک ملت متحد و یکپارچه در رفاه امروز و ساختن فردای کشور عزیز ما افغانستان تکانه، رهنمون و عبرت انگیز باشد. به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که نسل های حاضر کشور میراث داران واقعی آن تمدن های بزرگ و آن مردان بزرگ دانش، علم، هنر، سیاست و دولت مداری هستند و می‌بینیم که نبود این وحدت یا اتحاد ملی چه بلا هایی نیست که بر سر کشور و مردم ما می‌آورد. گرچه سیاسیون و دولتمداران در رابطه با معضلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی دهه های اخیر در کشور ما پیوسته تأکید بر مداخلات بیرونی و سلطه مستمر خارجی دارند ولی از دید این قلم البته که این همه تجاوزات و این تداوم سلطه خارجی به خاطر فقط بخاطر نبود وحدت ملی و انقطابات اجتماعی و سیاسی درونی خود ما می‌باشد. اگر ما یکی باشیم و منافع ملی و همگانی را بر پر کردن جیب های خود ترجیح دهیم، اگر ما توانایی این را پیدا کنیم که از طریق یک گفت و گوی ملی خود را به مرحله ای برسانیم تا به حیث یک ملت واحد در چهار چوب یک پلاتفورم افغانستان واحد زیر بیرق سه رنگ کشور ما منافع ملی کشور را بر منافع شخصی، قومی، قبیله‌ای، مذهبی و حزبی که تا کنون متأسفانه ارجحیت داشته ترجیح دهیم و مردم خویش را از گهواره تا گور به این مأمول آشنا سازیم که منافع سائر اعضای جامعه یا بهتر است بگویم منافع عموم کشور می‌تواند منافع من و شما را هم در میان عموم تأمین می‌کند و بالعکس رجحان منافع شخصی همان طوری که سالیان متمادی چه بلا هایی نیست که بر سر مردم و سرزمین ما وارد آورده و کمتر کسی را از شاه تا گدا از پیر تا جوان از زن تا مرد میتوان سراغ کرد که از گزند این بلا ها در امان مانده باشد. برای روشنایی بیشتر این مسئله را کمی به تفصیل میگیرم.

افغانستان یا بهتر است بگویم این خطه باستانی تمام عمرش را که اگر از تهاجم سکندر مقدونی یعنی سیصد سال پیش از میلاد در نظر بگیریم تا کنون با استیلاگران خارجی دست و پنجه نرم کرده و همواره مورد تهاجم ها و اشغال قرار داشته است. این تهاجم ها و سلطه خارجی اثرات ناگواری بر تمام شئون زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و انتیک این خطه و مردمانش بجا گذاشته است، که همیشه به جنگجویان چیره دست نیازمند و محتاج بوده و به قول گاندی کشور را جنگجویانی اداره می‌کردند که تمام تفکر شان به عوض سیاست، اقتصاد و رفاه عامه به جنگ و دفاع متمرکز بوده است. بدین ترتیب در تحت شعاع این تهاجمات و نزاع ها نه تنها بر فرهنگ و شئون جامعه ما اثرات زیانباری بجا گذاشت بلکه تمام زیر بناهای اقتصادی کشور را منهدم ساخت. مهمترین عنصر جذاب برای استیلاگران خارجی همانا موقعیت جغرافیایی این سرزمین می‌باشد، از هزاران سال قبل از میلاد مسیح این خطه باستانی شاهراه وصل بین النهرین و سایر تمدن ها بوده و هنوز هم هست.

همین تهاجمات مکرر استیلاگران باعث گردیده است تا مردم این کشور شورشی و جنگجو به بار آمده و در درازنای تاریخ فقط قیام کنندگان پرخاشگر و جنگجویان، اداره کشور را در دست داشته اند. یعنی اینکه موقعیت مهم جیو پولیتیک و جیوستراتژیک کشور ما برای بیگانگان متهاجم و استیلاگران مهم بوده و است نه برای مردمان کشور خود ما زیرا این مسئله همیشه برای مردمان بومی پرخاشگری و یاغیگری، چپاولگری، غارت گری، خانه خرابی، مرگ و قتل دسته جمعی و سیستم ملوک الطوایفی را به میراث گذاشته است.

سلسله این تهاجمات از سکندر گرفته تا اعراب، چنگیز، صفویان فارس، سلاطین مغول هند بالاخره مردمان این سرزمین را واداشت تا دولت متحدی را در برابر این استیلاگران ایجاد کنند. نخستین نشانه های دولت متحد را در جنبش بایزید روشن ۱۵۷۹م، حرکت جانبازانه میرویس خان هوتک ۱۷۰۸م و سر انجام با ایجاد یک دولت با هویت مشترک ملی تهداب یک دولت

ملی گذاشته شد، افغانستان در سال ۱۷۴۷ توسط احمد خان ابدالی به منظور مقاومت متمرکز و منسجم در برابر استیلا گران خارجی از بطن استیلا و تجاوز خارجی پا به عرصه وجود گذاشت.

نه تنها در قیام ها و جنگ های آزادی بخش بر ضد استیلا گران قبل از ایجاد دولت به نام افغانستان بلکه بعد از آن هم قهرمانان عصیانگر بیشماری چون ابو مسلم خراسانی، سلطان شهاب الدین غوری، میرویس خان هوتک، محمود خان هوتک، احمد خان، اکبر خان، میر مسجدی خان، میرمن ملالی "میوند"، غازی ادی لوگری و دیگران بودند که کارنامه های شان برای چندین نسل سمبول اتحاد (البته اتحاد جنگی)، افتخار و سلحشوری مردم ما بوده است. با وصف صف آرای های متحدانه علیه استیلا خارجی بنا بر نبود سیاسیون متفکر ملی و مدیران خوب سیاسی و اقتصادی و عدم موجودیت یک تفکر ملی افغانستان شمول در نهایت این کشور با از دست دادن سرزمین هایش در غرب، جنوب غرب، جنوب، شرق و شمال کاملاً به خشکه محصور مانده و راه های ترانزیتی یا ارتباط اش به جهان خارج در گرو همسایگان آزمندش که بنا بر سیاست های تفرقه انداز و حکومت کن انگلیس و سیاست های ماجرا جویانه روس در قرن نوزده و بعد از آن در ده ها مورد سیاسی، جغرافیایی و ملی اختلافات و مخاصمات بسیار عمیق دارند گیر ماند.

یک مسئله دیگر که در این ارزیابی از اهمیت فراوان برخوردار است همانا نقش دین اسلام در شکل گیری هویت اجتماعی و سیاسی این خطه می باشد. اکثریت مردمان این سرزمین مسلمان بوده و یک اقلیت کوچک پیروان سایر ادیان نیز در این کشور زندگی می کند. دین اسلام به حیث یک نیروی متشکل در زمان حکومت غزنویان ۹۹۹م نقش بزرگی را در اتحاد مردمان این سرزمین ایفا کرد و اساس یک دولت بزرگ و تمدن بزرگی را در منطقه پایه گذاری نمود.

دین یا مذهب اساساً عبارت است از مجموعه ای از باور ها، افکار و عقاید انسان ها برای بهتر زندگی کردن، یا به عباره دیگر دین یا مذهب در بیشترین عمر موجودیتش رهنمای انسانها در شاهراه انسانیت بوده است و به همین ملحوظ در گذشته ها شاهان و حاکمان در عین زمان متولیان دینی هم بودند زیرا در آنزمان ها هنوز دولت های مدرن با قوانین پیشرفته تنظیم کننده امور اداره، مردم و کشور ها پا نگرفته بود. و یا به باور دیگر دین مجموعه ای از روش ها و نظام های فرهنگی، باور ها و جهان بینی هایی است که با ایجاد نماد ها و سمبول ها انسان ها را به ارزش های معنوی و روحانی مرتبط می گرداند. و یا به زندگی معنی می بخشد، در بسا ادیان خصوصاً در دین اسلام به هستی شناسی پرداخته شده و در باره ماهیت انسان و جهان هستی ایده های ناب ارائه داده اصول اخلاقی معین برای بهتر زندگی کردن انسان ها مطرح میدارد.

به قول الکسیس کارل Alexis Carrel (۱۸۷۳ – ۱۹۴۴) جراح و فیزیولوژیست فرانسوی دین عبارت از وجدان انسان است که گاه و بیگاه انسان ها را متوجه خطا های شان می گرداند و چون مشعل فروزان در کج راهی ها و گمراهی ها به انسان ها یاری می رساند.

همچنان میتوان گفت که دین پس از ملت، دومین عامل احساس هویت در جهان به شمار می رود. دین اسلام از همان منبع و اساسش بر محوریت انسان و محوریت عقل بر نابرابری ها و اشرافیت آنزمان بنیان گذاشته شد، به قول حضرت محمد (ص) پیغمبر اسلام اولین آیه دینی (اقرأ به اسم ربك الذی خلق) نازل گردید، یعنی بخوان به نام خدا (ج) که خواندن اثباتی است بر عقل محوری این دین و به نام آن خدایی بخوان که خلق کرده خلقت آفریده، که اثباتی است بر خلقت محوری و انسان محوری این دین. ولی بعد ها متولیان یا تیکه داران این دین اشرافیت جدیدی را به نام اشرافیت دینی ایجاد کردند و دین را به بیراهه کشانده و از آن بهره برداری های سیاسی کرده و اهداف جهان گشایی و استعماری خویش را در زیر این پوشش در جهان به منصفه اجرا گذارند.

با آنکه اسلام در میان ادیان ماقبلش به نام دین صلح، مصالحه و سنجایی برتر انسانی شهرت فراوان داشت ولی در محدوده ای جغرافیایی ما از همان آوان تهاجم اعراب تا کنون به حیث دین زور و سرنیزه از طریق زور، جبر و فشار به وسیله جنگ های

تباه کن و خانمانسوز بر مردم این سرزمین تحمیل گردیده و به همین شیوه به سوی همسایگان جنوب و شرق هم شتافته که دشمنی های چندین قرنه آنها را با مردمان ما به جان خریده است.

دین اسلام برای مردم ستیزه جوی افغان که تاریخ متمادی اش را در دفاع و تهاجم قرار داشته یک محمل جدید برای جنگ و ستیز و در مواقع و مقاطع معین بهانه ای برای تهاجم به همسایگان در دسترس قرار داد. همچنان اسلام بر تمام شئون مردمان این سرزمین تأثیر گذاشت و بنا بر وابستگی این دین به اعراب و تغذیه متداوم فکری پیشوایان، متولیان و مسؤولین دینی از جانب اعراب در طول زمان موجودیت ایشان در کشور ما به حیث وسیله بازدارنده انکشاف فکری، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مورد سوء استفاده قرار گرفته است تا مردم ما را زیر نام مذهب کور کورانه برای تحقق سیاست های استیلا گرانه شان مورد بهره برداری قرار دهند. در اینجا قابل ذکر است که اعراب و گویا گسترش دهندگان و ترویج دهندگان دین اسلام بعد از خلفای راشدین دیگر آن مسلمانان مومن مروجین واقعی اسلام نه بلکه جواسیس و عمال دولت های عرب به منظور گسترش دامنه امپراتوری های خویش برای مقاصد استیلا گرانه بودند و هستند که زیر پوشش بیرق و لوای اسلام مردم و کشور ما را از لحاظ فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به قهقرا و تا سرحد مناسبات ماقبل تاریخ برده و محکم در همانجا نگهداشته اند به گونه مثال به روستا نشین بی بضاعت و دهقان ما که به شیوه ما قبل تاریخ کار و زندگی بسیار پر مشقت و ابتدایی دارد از جانب متولیان دینی تبلیغ میگردد که به همین زندگی ات هزار بار شاکر باش و خداوند (ج) در آخرت این و آن نصیبت می کند و به همین ترتیب با صد ها دام فریبنده دیگر مردم را به صید گرفته اند.

به باور محققین تاریخ لشکر کشی های قبایل اعراب به بیرون از مرزهای جزیره العرب، انگیزه اش فقط کسب غنایم و گرفتن برده و کنیز بوده است تا نشر معنویت و اخلاق و خدا جویی و عدالت.

ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (۱۳۳۲ - ۱۴۰۶) متولد تونس مؤرخ نامی عرب معروف به ابن خلدون در این باره مینگارد:

«پیش از آغاز زد و خورد های مسلحانه در جنگ قادسیه به دستور سعد بن ابی وقاص سر لشکر اعراب قاریان با صدای بلند سوره انفال (غنیمت) را برای جنگجویان عرب خواندند که در آن وعده غنایم بسیار بدانان داده شده بود، و شنیدن این آیات غنیمت شور و هیجان رزمندگان را به حد اعلی برانگیخت، به طوری که بعد از آن قرائت این سوره در آغاز هر جنگ تازه برای اعراب در خارج از مرز های جزیره العرب به صورت یک سنت جاریه درآمد.»

اعراب خاستاً عربستان سعودی از دیر زمانی به منظور تأثیر گذاری فرهنگی و جلوگیری از توسعه نفوذ ایران و ترکیه در منطقه با صرف میلیارد ها دالر و گسیل عوامل نفوذی خویش به کشور ما سیاست خارجی و داخلی کشور ما را سخت به چلنج کشیده شد که البته این وسیله برای امپراتوری های تازه به دوران رسیده انگلیس و روس هم خالی از مفاد نبوده است و این امپراتوری ها مراکز جدید تربیه، تجهیز و تعلیم عناصر گماشته شان را تحت نام و عنوان مدارس دینی ایجاد و یا منابع و مراکز قبلی را تصرف و در تحت اداره خود شان درآوردند. به این ترتیب دین اسلام با آنکه از بدو ایجادش یکی از بهترین و پیشرفته ترین ادیان سماوی بوده و نه تنها از احکام حقیقی روابط انسانی، عدالت اجتماعی، تساوی حقوق انسان، رشد و انکشاف آگاهی و خرد انسانی در همه عرصه های زندگی (اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) برخوردار بود بلکه قرآن مملو از دستورات علمی و جامعه شناسانه ایست که اگر واقعاً از طریق مراجع اکادمیک آنچنانی که سایر کتب فلاسفه را مورد تحلیل و ارزیابی قرار میدهند، مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد میلیون ها سال دیگر توانایی اداره و رهبری جامعه بشری را صرف نظر از عقاید و باورهای شان داشته و فرضیه های علمی و جهان بینی این کتاب هزاران مرتبه بیشتر و بزرگتر از کتب علمی و فلسفی موجود است که جامعه بشری تا کنون می شناسد، به حیث یک وسیله مخرب اجتماعی، بازدارنده انکشاف و ترقی، سندی آسمانی برای انواع تبعیضات چون تبعیض جنسی، نژادی و مذهبی و عامل تفرقه و تفتین در میان دارندگان و معتقدین خود این دیانت مانند شیعه، سنی، سلفی، علوی، قادیانی، بهایی و صد های دیگر از یکطرف بستر ساز خونین ترین تصادمات و انقطابات جامعه

ما گردیده و از طرف دیگر بحران اعتماد را در جامعه ما گسترده تا از اتحاد ملی، همدلی همه مردم، تساند در مقیاس کشور، روحیه پدروطنی و کار به خاطر منافع مشترک ملی را جلوگیری به عمل آورد.

به قول دکتر علی شریعتی متفکر نقاد ایرانی ۱۹۳۳ - ۱۹۷۷ "قرآن کتابی است که با نام خدا آغاز می شود و با نام مردم پایان می پذیرد".

کتابی آسمانی است اما - بر خلاف آنچه مؤمنین امروزی می پندارند و بی ایمانان امروز قیاس می کنند - بیشتر توجهش به طبیعت است و زندگی و آگاهی و عزت و قدرت و پیشرفت و کمال و جد و جهد!

کتابی است که نام بیش از ۷۰ سوره اش از مسائل انسانی گرفته شده است و بیش از ۳۰ سوره اش از پدیده های مادی و تنها ۲ سوره اش از عبادات! آن هم حج و نماز!

کتابی است که شماره آیات جد و جهد انسانی اش با آیات عبادتش قابل قیاس نیست ...

کتابی است که نخستین پیامش خواندن است و افتخار خدایش به تعلیم انسان با قلم ... آن هم در جامعه ای و قیابلی که کتاب و قلم و تعلیم و تربیت مطرح نیست.

این کتاب از آن روزی که به حيله دشمن و به جهل دوست لایش را بستند، لایه اش مصرف پیدا کرد وقتی منتش متروک شد، جلدش رواج یافت و از آن هنگام که این کتاب را - که خواندنی نام دارد - دیگر نخواندند و برای تقدیس و تبرک و اسباب کشی (کوچ کشی) به کار رفت.

از وقتی که دیگر درمان دردهای فکری و روحی و اجتماعی را از او نخواستند، وسیله شفای امراض جسمی چون درد کمر و بادشانه و ... شد و چون در بیداری رهایش کردند، بالای سر در خواب گذاشتند و بالاخره، این که می بینی؛ اکنون در خدمت اموات قرارش داده اند و نثار روح ارواح گذشتگانش و ندایش از قبرستان های ما به گوش می رسد.

قرآن! من شرمنده توام اگر از تو آواز مرگی ساخته ام که هر وقت در کوچه مان آواز ت بلند می شود، همه از هم می پرسند: "چه کس مرده است؟"

چه غفلت بزرگی که می پنداریم خدا تو را برای مردگان ما نازل کرده است.

قرآن!

من شرمنده توام اگر تو را از یک نسخه عملی به یک افسانه موزه نشین مبدل کرده ام.

یکی نوق می کند که تو را بر روی برنج نوشته، یکی نوق می کند که تو را فرش کرده، یکی نوق می کند که ترا با طلا نوشته، یکی به خود می بالد که تو را در کوچک ترین قطع ممکن منتشر کرده و ... آیا واقعاً خدا ترا فرستاده تا موزیم سازی کنیم؟

قرآن! من شرمنده توام اگر حتی آنان که تو را می خوانند و تو را می شنوند، آن چنان به پایت می نشینند که خلاق به پای موسیقی های روزمره می نشینند ... !

اگر چند آیه از تو را به یک نفس بخوانند، مستمعین فریاد می زنند: "احسنت ...!" گویی مسابقه نفس است ... قرآن! من شرمنده تو ام اگر به یک فستیوال مبدل شده ای! حفظ کردن تو با شماره صفحه، خواندن تو از آخر به اول، یک معرفت است یا یک رکورد گیری؟

ای کاش آنان که ترا حفظ کرده اند، حفظ کنی، تا این چنین ترا اسباب مسابقات هوش نکنند.

خوشا به حال هر کسی که دلش رحلی است برای تو. آنان که وقتی ترا می خوانند چنان حظ می برند، گویی که قرآن همین الان به ایشان نازل شده است.

آنچه ما با قرآن کرده ایم تنها بخشی از اسلام است که به صلیب جهالت کشیدیم."

این واقعیت است که تیکه داران دین اسلام در عرب و عجم قرآن این کتاب با عظمت علم و فلسفه انسان و انسانیت را وسیله ای برای اهداف شوم غیر انسانی خویش از خرافات گرفته تا خشونت بالای زن و خانواده، جنایت و کشتن انسان بدون محکمه در صحرا و فتوا های انسان دشمن سوء استفاده کرده و می کنند.

چنانچه گاندی فقید در این زمینه میگوید:

"من به کسانی که از مذهب خود با دیگران سخن می گویند و تبلیغ می کنند مخصوصاً وقتی که منظور شان این است که آنها را به دین خود در آورند هیچ اعتقاد ندارم. مذهب و اعتقاد با گفتار نیست بلکه در کردار است و در این صورت عمل هر کس عامل تبلیغ خواهد بود. برای کسی که اندیشه عدم خشونت را در خود پرورده است تمام عالم یک خانواده است. نه ترسی به دل دارد و نه کسی از او می ترسد."

عده ای از جامعه شناسان غربی به این تأکید دارند که تناقض اسلام با قواعد اجتماعی جامعه افغانی این کشور را از درون متلاشی کرده است. چنانچه در یکی از نوشته های امین محسنی آرمان پژوهشگر و استاد پوهنتون کابل که از قول پیتر مارسدن (Peter Marsden) نویسنده و جامعه شناس امریکایی و نویسنده کتاب طالبان آورده می خوانیم: "اتباع افغانستان در درون مرزهای قومیت، وضعیت اجتماعی، زبان، جنس و جغرافیا محاط شده اند. کشوری که ناسیونالیسم در آن عبارت است از احساساتی که صرفاً در برابر فشارهای عظیم خارجی بروز می کند. از نقطه نظر فردی، یک افغان به دو جهت متضاد تقسیم گردیده که یکی توسط جامعه و دیگری به وسیله عقایدش به مرحله اجراء در می آیند. اسلام منحصراً برجسته ترین هویت مشترک، صرفاً به مثابه یک تهداب ضعیف در تشکیل هویت ملی نقش داشته و موجب تناقضات اخلاقی خاصی در افراد شده است. می توان چنین گفت که این امور برجسته ترین تاثیر را بر تاریخ افغانستان بر جای نهاده است."

آنچه پیتر مارسدن و یا جامعه شناسان غربی در باره تناقضات مذهب با انکشافات اجتماعی و فرهنگی جامعه ما نظر دارند واقعیت دارد یا ندارد بحثی است جداگانه که تصمیم دارم طی یک عنوان جداگانه آنرا به توضیح و تشریح بگیرم اما طوریکه در بالا نیز به آن اشاره کردم انقطابات جامعه افغانی و سرخوردگی مردم ما در راه نیل به منافع ملی تنها به دلیل تناقضات دین و مذهب با فرهنگ و عادات مردمان این سرزمین نمی باشد، احکام اسلام حقیقی هم به شدت مخالف حکومت های خودکامه و مستبد بوده و به همین سبب پیشوای اسلام خلافت را به عنوان نهاد مرکزی حاکمیت تعیین کرده و بر اساس روایات تأریخی از فعالیت خلفای راشدین در راه عدالت، مساوات و خدمت به مردم این اصل را به حیث یک قرارداد دو جانبه اجتماعی ارائه میکند، بر همان پیمانه که مردم به اطاعت و فرمانبرداری از خلیفه مکلف گردانیده می شوند به همان اندازه خلیفه نیز مکلف به خدمت به مردم اش بوده است. احادیث بسیاری از پیغمبر اسلام حضرت محمد مصطفی (ص) وجود دارد از اینکه اگر خلیفه یا حاکم وظایف خویش را اجراء نکند امر اطاعت برای مردم هم در برابر چنین خلیفه و یا حاکمی ساقط میگردد. این امر به وضاحت میرساند عناصری در فرهنگ اسلامی هم وجود دارد که می تواند کشور ها را در نهادینه کردن حکومت های دیموکراتیک و ملی کمک کند، که دولت مداران اسلام شعار و مردم ما بسیار بخوبی میتوانند از آن بهره جسته و کشور را در راه ترقی و رفاه رهنمون میگشتند.

در اینجا بحث دیگر از تقابل سنت ها با مدرنیته یا مفکوره های دولت مدرن در کشور ما یا تقابل فرهنگ قدیم و جدید نیز از اهمیت زیاد برخوردار می باشد که لازم است در این زمینه نیز بررسی و کاوش بیشتر صورت گیرد تا وحدت ملی مردم ما و درک آنها از منافع ملی را از این گوشه نیز ببینیم که چه تأثیرات میتواند در کند و تند کردن پروسه ملت شدن و راه یافت منافع ملی داشته باشد.

پایان بخش دوم

ادامه دارد

